

با وجود صحت دو اصل موضوعه 'تئوری مارکسیستی تاریخ زنان، یعنی علاوه بر اینکه زنان در عصر سنگ در محور يك سیستم اجتماعی تساوی گرا قرار داشته اند، بلکه ستم کشی آنان نیز يك پدیده اجتماعی دیررس و تاریخدار بوده است، لیکن بر هسته اصلی این تئوری که مالکیت خصوصی وسائل تولید را منشاء ستم کشی ویژه آنان تلقی میکند، ایرادات بسیاری میتوان برشمرد. زیرا از یکسو، تئوری مارکسیستی علت برقراری "سیستم زن - محوری" را در اولین جماعات بشری به کنترل زنانه 'اقتصاد معیشتی اشتراکی نسبت میدهد بی آنکه روشن کند که بچه دلیل در ایندوره از تاریخ کنترل اقتصاد اساسا در دست زنان بوده و توسط هر دو گروه جنسی، و یا تنها از جانب مردان، اعمال نمیشده است. و از سوی دیگر، استدلال پیدایش تقسیمات مجدد کار در بین مردان و ظهور مالکیت خصوصی وسائل تولید در دست برخی از آنان، بدلائل زیر قادر به تبیین منشاء ستم کشی ویژه و مشترک زنان نبوده و سفسطه ای غیر مستدل باقی میماند:

۰۱ فرضیه انگلس روشن نمیکند که بچه ترتیب کنترل اقتصاد و بویژه محصولات کار اشتراکی که در متن جامعه 'زن - محوری در دست زنان بود، یچنگ مردان افتاد؟ چگونه "محصولات اضافی" از دست زنان بیرون آورده شد؟ بعبارت دیگر، این فرضیه مکانیسم و جریاناتی را که در پشت روند تاریخی غصب انحصاراً مردانه، محصولات اضافی وجود داشت، نشان نمیدهد.

۰۲ با در نظر گرفتن اینکه عده کمی از مردان جهان تملک خصوصی وسائل تولید را داشته و دارند، انگلس نمیتواند بما توضیح بدهد که چرا سلطه بر زنان و بهره کشی از آنان در بین همه 'مردان عمومیت داشته و دارد.

۳ فرضیه انگلس نمیتواند بما توضیح بدهد که بچه جهت در بعضی جوامع بی طبقه 'معاصر، مانند برخی قبائل استرالیائی، زنان تحت ستم و استیلاي مردان قرار داشته، و برای چه در حالیکه

يك الكوی فرضی یا يك ساخت فکری و مجرد از جوامع عصر سنگ است که در خملت هایشان اغراق شده است. عناصر مجرد برپایه مشاهدات قوم نگاری جوامع بی کتابت معاصر قرار دارد، ولی ساختی که از آن حاصل میشود تشریح کننده هیچ جامعه مشخصی نبوده، تنها برای ارائه و تفسیر موقعیت عمومی زنان در ایندوره بکار میرود (جامعه سرمایه داری کارل مارکس در کتاب "سرمایه" نمونه ای از يك تیپ آرمانی است).

تجاوز به زنان در بین بعضی دیگر از جماعات بی طبقه ، مانند بوشیمن های آفریقائی (Bochimans) ، ناشناخته است ، در نزد بسیاری از مردان بومی استرالیائی ، که در همین نوع جوامع بسر میبرند ، يك "ورزش مردانه" تلقی میشود (۱) .

۰۴ با آنکه انگلس از "شکست جهانی - تاریخی جنس مؤنث" منحصرأ در رابطه با دگرذیبی سیستم مادرتباری به پدر-تباری سخن میگوید ، لیکن ، از لحاظ ترتیب زمانی ، برافتادن "قدرت" اقتصادی زن را پیش از این دگرگونی قرار میدهد . عبارت دقیق تر ، هنگامیکه شبان "غزه از ثروتش" ، آنطور که وی میگوید ، "خود را بمقام اول رساند ، و زن را به مقام دوم عقب راند" (۲) ، مسئله میراث از طریق تبار مردانه هنوز مطرح نشده بود . در اینصورت ، انگیزه شبان برای راندن زن به مقام دوم چه بود ؟ برای چه شبان ، زنان هم تیره اش را در ثروت و در حق مالکیت احشامش شریک نکرد ؟ انگلس کوچکترین پاسخی در اینباره بما عرضه نمیکند .

۰۵ پنظر انگلس ، علت دیگر ستمکشی زنان که بدنیاال پیدایش مالکیت خصوصی پدیدار گشت ، همانا دگرذیبی "خدمات و کارهای خانگی عمومی" (۳) که بعهدده و تحت اداره زنان بود به "خدمات و کارهای خصوصی" که مستلزم برکناری آنان از شرکت در تولید اجتماعی است میباشد (۴) .

حال آنکه ، اولاً ، برخلاف نظر وی ، در اقتصاد اشتراکی عصر سنگ کارهای خانگی عمومی همه فعالیتهای تولیدی زنان را تشکیل نمیداده ، بلکه تنها بخشی از آن بوده است . در اکثر جوامع بی کتابت معاصر ، زنان ، علاوه بر کارهای باصطلاح خانگی ، که همانا کارهای عمومی تبدیل مواد اولیه به محصولات قابل مصرف

1. Marielouise Janssen-Jurreit, Sexism: the Male Monopoly on History and Thought, Farrar Strauss Giroux, New York, 1982.

2. F. Engels, Op.cit., P.148

۰۳ خدمات و کارهای خانگی عمومی عبارتند از خدمات و کارهای مولده اجتماعی (مانند بزرگ کردن کودکان ، گردآوری و تهیه و بازپخش آذوقه) که در سطح جماعت تیره ای و قبیله ای صورت گرفته و از لحاظ روابط اجتماعی که ایجاب میکنند با خدمات و کارهای خانگی خصوصی که در محدوده خانواده انجام میگیرند کاملاً متمایز هستند .

4. F. Engels, Op.cit., P.148.

باشد، به تدارك بخش بسیار عمده ای از آذوقه، ورنه گاهی تمامی آن، از راه گردآوری و / یا کشاورزی با کج بیل نیز می-پردازند. در اکثر جوامع گردآوری و شکار، زنان ۶۰ تا ۸۰ درصد ارزاق روزانه را فراهم کرده (۱)، و تقریباً در تمامی جوامعی که منبع اصلی معیشتشان کشاورزی با کج بیل است، آنان نقش عمده را برعهده دارند (۲). پس، در این رابطه، دگرذیسی کارهای "خانگی عمومی" به خدمات خصوصی نمیتواند بمعنای برکناری زنان از شرکت در تولید اجتماعی باشد. ثانیاً، برطبق مدارکی که تاریخ و قوم نگاری بما ارائه میدهد، در جوامع مردسالاری و پدرسالاری دوره های بعد، زنان ضرورتاً از تولید اجتماعی، بدلیل پیدایش خدمات خانگی خصوصی و عرضه آن، برکنار نشده، بلکه اکثریت عظیم آنان نیمی از نیروی بردگی و دهقانی را، یعنی نیروئی را که بسود استثمارگران تولید ثروت میکرد، تشکیل میدادند. برکناری زنان از تولید اجتماعی، تنها در مورد اقلیتی از آنان، یعنی زنان شهری متعلق به طبقات حاکم و متوسط، صدق میکند و بس.

۰۶ با آنکه افزایش نیازمندیهای زندگی و رشد جمعیت سبب بهبود نسبی شرائط زیستی دوره نوسنگی تاحدودی تشدید فعالیت های اقتصادی جاری و یا پژوهش فعالیت های معیشتی نوین را الزام بخشید، لیکن در نظریه انگلس روشن نیست که چرا بیکباره این مردان بودند - و نه زنان و مردان باهم - که ابتکار چنین پژوهشی را بدست گرفته و شروع به فعالیت های اقتصادی تازه کردند، بدون آنکه به زنان اجازه دخالت در آن را بدهند. بعبارت دیگر، در تمام دوران عصرسنگ که صدها هزارسال بطول انجامید، مردان تنها به کارهایی مانند شکار و زدو خورد و تکمیل فنون مربوط به آن پرداخته و حال آنکه زنان امکان دست-یافتن به کشفیات و اختراعات پرمعنایی همچون کشاورزی، سفال-گری، نساجی و غیره را داشتند که عملاً از تاثیرات اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بود. اما تئوری انگلس جوابگوی این پرسش نیست که چرا پس از این دوره، بیکباره، این مردان بودند که به تنهایی و بدون شرکت زنان شروع به دست زدن به اختراعات و کشفیات گوناگون نموده و به فعالیت های اشتغال ورزیدند که

1. Elaine Morgan, The Descent of Woman, Bantam Books, New York, 1972, P.173
2. Evelyn Reed, Woman's Evolution, Pathfinder, New York, 1975, PP.107-108.

با نان اجازه داد که ، از عصر مس (۴۰۰۰ - ۳۰۰۰ سال ق م) تا با امروز ، حاکم و صاحب اختیار قلمرو تولید اجتماعی بشوند . تنها "توضیحی" که میتوان از لابلای تالیف انگلس برآورد ، اینست که تغییراتی که در مشاغل مردان بوجود آمد ، کاملاً خودبخودی و بدون هیچگونه دلیلی ویژه و یا قصد و منظوری آگاهانه ، و خلاصه کاملاً اتفاقی بود ، که "توضیحی" غیر قابل قبول بنظر میآید .

۰۷ برای اینکه مالکیت خصوصی در دست اقلیتی از مردان پدیدار شود ، چندین دهه ، ورنه چندین قرن ، کار دسته - جمعی و اشتراکی همه مردان در شعب تازه فعالیت‌های اقتصادی ، مانند دامداری و کشاورزی با گاو آهن ، لازم بود ، تا محصول اضافی قابل ملاحظه و قابل انباشتی تولید شود . بنابراین لازم بود که کنترل اقتصاد و مسئولیت تامین معاش و نیازمندیهای اجتماع از پیش ، یعنی قبل از پیدایش مالکیت خصوصی وسائل تولید ، از دست زنان به دست مردان منتقل شده باشد . در اینصورت ، انگیزه چنین انتقالی چه بوده است ؟

۰۸ با وجود اینکه تلاشهای تازه مردان منبع محصول اضافی قابل مبادله و انباشت گردید ، و علیرغم آنکه مالکیت خصوصی نتیجتاً در نزد مرد پدیدار گشت ، برخلاف نظریه انگلس ، نه تنها مالکیت خصوصی مردانه ، بلکه هیچگونه عامل اقتصادی دیگری نیز نمیتوانست باعث شود که مرد "زن را بمقام دوم عقب راند" : مالکیت خصوصی مردانه نه بمعنای برقراری يك رابطه تولیدی استثماری ، يك رابطه طبقاتی ، بین زن و مرد بود ، و نه بمعنای استفاده از زن بعنوان "ابزاری صرف برای تولید فرزندان" بمنظور انتقال اموال به پسران مشروع ؛ زیرا که در این لحظه تاریخی ، شیوه توالی و میراث معمول و مجرا هنوز شیوه مادر - تباری بود و مدتهای مدید پس از پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات نیز این شیوه توالی پابرجا ماند (مثال: مصر باستان ، جامعه ایلامی ، مادها ، و غیره) .

۰۹ انگلس ، از آنجا که مالکیت خصوصی را بنیان ستم‌کشی زنان قرار داده است ، این ستمکشی را نتیجتاً بعنوان یکی از جنبه های روند تولید اجتماعی ، یکی از جنبه های مبارزه طبقاتی تلقی میکند . و از آنجائیکه در مارکسیسم ، کار تولیدی یگانه راهی است که به آگاهی واقعی میانجامد (یعنی به آگاهی ای که نیاز اجتماع را در مراحل به مقاومت در برابر از خودبیگانگی و استثمار مرتبط با مبارزه طبقاتی و شیوه های غیر عقلانی تولید

باز می‌شناسد)، این اعتقاد از آن منتج شده است که آزادی زنان به شرکتشان بعنوان کارگر در قلمرو تولید اجتماعی بستگی دارد (۱). حال آنکه، این قضیه ایست که روز بروز مشکوک تر و مبهم تر میگردد: ستمکشی ویژه<sup>۶</sup> زنان در تمام کشورهای سوسیالیستی نیز، و در مراحل گوناگون تاریخ آنان، یا برجا مانده است (۲).

بدین ترتیب، دلائل فوق محقق میسازد که مارکسیسم قادر نیست به سئوالات زیر پاسخ گوید: چرا جامعه عصر سنگ خصلت زن محوری داشت؟ چرا و چگونه روابط زن و مرد تغییر کرده و استیلای مردانه تقریباً در تمامی جوامع بشری برقرار شده است؟ و بالاخره، چرا علیرغم سوسیالیزه کردن وسائل تولید و شرکت همگانی زنان در تولید اجتماعی، ستمکشی مشترک و ویژه آنان تاکنون از بین نرفته است؟

در واقع، حلقه مفقود میان مارکسیسم و فمینیسم در این سؤال آخرنهفته است. و جالب آنستکه باوجود تمام انتقاداتی که بر "منشاء خانواده" انگلس وارد است، پروسه دستبازی فمینیستها به این حلقه مفقود که از اواخر سالهای ۱۹۶۰ باین طرف آغاز گردید، با تکیه بر برخی از عبارات و مفاهیمی که این همکار مارکسی در کتابش آورده انسجام یافته است. بدینصورت که انگلس زن و مرد را در درون خانواده، یعنی در چارچوب روابط تولیدخانگی و تولیدفرزندان، بمثابه دو طبقه متخاصم تلقی نموده و این تناقض و ستمکشی را اولین ستمکشی طبقاتی در تاریخ میداند:

"اولین ستمکشی طبقاتی که در تاریخ بوجود میآید، مطابق (۳) با تکامل تناقض میان زن و مرد در ازدواج تک همسری است، و اولین ستمکشی طبقاتی-تی مطابق است با ستمکشی جنس مذکر بر جنس مؤنث" (۴).

1. F. Engels, Op. cit., P.148

۲. رجوع کنید به ضمیمه یکم، صفحه ۲۳۱.  
 ۳. در ترجمه های فارسی "منشاء خانواده" انگلس، واژه & coincider) به فرانسه، یا (coincide) به انگلیسی، که دارای دو معنای مقارن بودن و مطابق بودن میباشد، به "مقارن بودن" ترجمه شده است، حال آنکه، جمله مابعد نقل قول بالا، یعنی "مرد، در خانواده، بورژواست؛ زن، پرولتاریاست" ثابت می کند که منظور انگلس از تطابق میان "تناقض جنسها" و "تناقض طبقاتی-تی"، تطابق مانی یا تقارن میان نهانبوده بلکه بمعنای تطابق مفهومی یا یکی بودن آنان است. 4. F. Engels, Op. cit., pp.64-5.

"خانواده تك همسری نوین ، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار یا پوشیده زن است ؛ و جامعه نوین ، توده ایست که ملکول های تشکیل دهنده آن منحصر عبارتند از خانواده های منفرد . امروزه ، در اکثریت عظیم موارد ، مرد ، لااقل در میان طبقات دارا ، روزی رسان و نانآور خانواده است ، و این امر باو يك موضع مسلط رامیدهد ، که احتیاجی بهیچ امتیاز قانونی خاصی ندارد . مرد ، در خانواده ، بورژواست ؛ زن ، پرولتاریا-ست" (۱) .

با قبول این دو مین نظریه رادیکال و فمینیستی انگلس (۲) ، شگفت آور نیست که چرا بردگی خانگی زنان ، یعنی این "اولین ستمگشی طبقاتی" ، این تخصم طبقات تولیدمثلی - تولیدخانگی (۳) ، حتی زمانیکه سیستم ستمگشی اقتصاد اجتماعی و طبقات تولیداجتماعی از میان میروود ، باقی میماند .

تکیه از ماست .  
1. F. Engels, Ibid., pp.71-72  
۲ اولین نظریه فمینیستی انگلس ، که مانند این دو مین نظریه ، با تزه های ماتریالیسم تاریخی ارتدکس در تضاد است ، همانا یکسان بودن نقش تولید وسائل معیشت و تولید فرزندان در تکامل زندگی اجتماعی میباشد .

2. K.Marx & F.Engels, L'Idéologie allemande, Editions Sociales, Paris, 1970(1845).

۳ رجوع کنید به فصول پنجم و ششم .

فصل دوم

روند تولید مثلی

مارکس و انگلس بحق بر این واقعیت که خاستگاه ستم - کشی زنان و استیلای جنس مذکر نهاد خانواده است تکیه کرده اند . معهذا ، بر اساس استدلالاتی که در فصل پیش آوردیم ، رابطه 'انقیاد و استیلاء' میان زن و مرد ، و مهمترین پدیده 'اجتماعی ملازم' آن یعنی تقسیم زندگی اجتماعی به دو قلمروی متمایز : **قلمروی خصوصی (خانواده) و قلمروی عمومی (اجتماع)** ، نمیتواند ریشه های اقتصادی داشته و به پیدایش مالکیت خصوصی و سائل تولید نسبت داده شود . از سوی دیگر ، هر یک از این دو قلمرو ، از بدو پیدایششان در دوران مابعد عصرسنگ ، خاستگاه تحقق تولیدات متفاوتی بوده اند ، تولیداتی که بیک میزان برای ادامه حیات افراد و نوع بشر ضروری بوده لیکن در چارچوب شیوه ها و روابط اجتماعی متفاوتی انجام میگیرند : تولید اجتماعی در قلمروی عمرمی و بر مبنای تقسیم طبقاتی تحقق یابفته ، و تولید فرزندان و تولید خانگی در قلمروی خصوصی ، در خانواده ، و بر مبنای استیلای مرد بر زن ، صورت میگیرد . با این وجود ، تئوری مارکسیستی تنها از یک نوع تولید ، یعنی از تولید اجتماعی (تولید برای مبادله بحساب خود و / یا برای ایجاد ثروت بحساب طبقات حاکم ) ، از تولیدی که عمدتاً ( و نه منحصرأ ) توسط مردان و / یا تحت کنترل آنان صورت میگیرد ، بمنابیه یکی از مفاهیم اساسی ماتریالیسم تاریخی سخن میگوید . در این تئوری ، نقش و اهمیت اجتماعی - تاریخی دو نوع دیگر از تولید ، یعنی تولیدمثل (حمل و زایمان فرزندان ) و تولیدخانگی ( بچه داری ، آشپزی ، ظرفشویی ، روفت و روب ، شوهرداری ، و غیره ) ، تولیداتی که عمدتاً و یا منحصرأ توسط زنان ( هر چند که تحت کنترل مردان ) صورت میگیرند ، کاملاً نادیده گرفته شده اند . عدم حضور ابعاد تولید مثل و تولید خانگی در برداشت مارکسیستی از دینامیسم روابط اجتماعی - تاریخی ، یکی از اساسی ترین نقطه ضعف های مکتبی است که خود را بطور یکجا - نبه " علمی " خوانده است .



در جوامع مابعد عصر سنگ، ارتباط عملی میان تولیدمثل و تولیدخانگی از آنجا ناشی میشود که: هردو کارهایی هستند که مستقیماً توسط طبقات حاکم (برده داران، فئودالها، سرما-یه داران، و بوروکراتهای دول سوسیالیستی) بکار انداخته نمی-شوند، هردو مشغله هایی هستند که بر مبنای تقسیم جنسی کار به زنان اختصاص داده شده اند، و هردو کارهایی هستند که در چارچوب خانواده و رابطه انقیاد و استیلاء باشوهرانجام میگیرند. براساس چنین نقاط مشترکی میتوان از تولیدمثل و تولیدخانگی بمثابه اجزاء يك روند واحد سخن گفته و آن را از روند تولید اجتماعی مجزا کرده و پیدان بصورت يك مقوله<sup>۱</sup> تحلیلی متمایز برخورد نمود. لازم بتذکر است که در روند تولیدمثلی - تولید خانگی، تولیدخانگی، یا وجود تأثیرات متقابلی که از تولید اجتماعی پذیرفته یا بران میگذارد، در چارچوب روابطی صورت میگیرد که مستقیماً توسط شیوه های تولیدمثلی تعیین شده اند. عبارت دیگر، نیروها و روابط تولیدمثلی (که در سطور بعد شرح داده خواهد شد) نیروی محرکه<sup>۲</sup> مجموعه روند تولیدمثلی-تولید خانگی را تشکیل میدهند. از اینرو، در این دفتر به شیوه های تولیدخانگی (که خود موضوعی مفصل بوده و به تحلیل دقیق و جداگانه ای نیاز دارد) پرداخته نمیشود، بلکه عمدتاً بر شیوه های تولیدمثلی تکیه خواهد شد.

همانطور که مری اوبراین (Mary O'Brien)، فیلسوف کانادایی، خاطر نشان کرده (۱)، تمام ناتوانی مارکسیسم از درک منشاء ستمکشی زنان از این امر ناشی میشود که این تئوری در پرداختن به يك تجزیه و تحلیل سیستماتیک از روند تولیدمثلی، کار تولیدمثلی زن و شیوه ها و روابط اجتماعی تولیدمثلی اهمال میورزد. مارکس و انگلس این واقعیت را نمی بینند که زنان برای بچه بدنیا آوردن کار میکنند، یعنی که کار حمل و زایمان را بعهده دارند. در فلسفه آنان، موجود بشر، بدلیلی مجهول، هرگز بدنیا نمی آید. عمل بچه زائیدن، که بمثابه امری اتفاقی و غیرمعقول ادراک شده، در نظر آنان، قدرت ساختن يك دنیای اجتماعی- تاریخی را نداشته، و برعکس، حیوانی، تغییرناپذیر، بی بیان و گنگ، و در بیرون از هر نوع رابطه اجتماعی و تحوّل

1. Mary O'Brien, "Reproducing Marxist Man", in *The Sexism of Social and Political Theory*, L.M. G. Clark & L.Lange (eds.), University of Toronto Press, Toronto, pp.99-116

تاریخی باقی میماند. این واقعیت که تداوم زنتیکی بمعنائی بنیان مادی تاریخ بشریت است مشاهده نشده از برابرشان میگذرد. درست است که افراد بشر با وحدت کار و تفکر است که تاریخ را ساخته و بدین طریق خود و دنیا را تغییر داده و میسازند. معهذا، باوجود اینکه کار تولیدی و کار تولیدمثلی یکی نیست، اهمال در پرداختن به یک تجزیه و تحلیل جدی از کار تولیدمثلی زنان عدالت را در مورد مفهوم کار بمثابه واسطه میان دنیای طبیعی و اجتماعی رعایت نکرده و باعث آن گردیده که مبارزه زن و مرد در چارچوب مبارزه طبقاتی قرار داده شده و بنیان مادی اش که چیزی جز غصب مردانه کار تولیدمثلی زن و محصولات اینکار (یعنی فرزندان) نیست استتار گردد.

در پیشگفتار چاپ اول "منشاء خانواده" (۱۸۸۴ میلادی)، انگلس تولید و تولیدمثل را مشترکاً ضروری دانسته و بدین سبب زیربنا را بعنوان سطح تعیین کننده الگوی تاریخی پیشرفت زندگی اجتماعی تلقی مینماید. بنابر نظریه انگلس: "براساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و بازتولید حیات بلاواسطه است. ولی این بنوبه خود، خصلتی دوگانه دارد. از یکسو، تولید وسائل معاش، خوراک، پوشاک، پناهگاه و ابزاری که برای آنها ضروری میشوند؛ از سوی دیگر، تولید خود بشرها، تکثیر نوع (بشر). نهادهای اجتماعی، که بشرهای یک دوران تا ریحی معین و یک کشور معین تحت آنها زندگی میکنند توسط هر دو نوع تولید مشروط میشوند. از یکسو توسط مرحله تکامل کار و از سوی دیگر توسط مرحله تکامل خانواده." (۱).

معهذا، انگلس علیرغم قبول اینکه تولید و تولیدمثل توأماً زیربنا را تشکیل میدهند، لیکن همواره براین اصل که تنها اقتصاد و شیوه تولید عامل اصلی و تعیین کننده پیشرفت جامعه و نهادهایش، از جمله مقر تولیدمثل یعنی خانواده، میباشد، تاکید میورزد. پیش از انهم، در "ایدئولوژی آلمانی" (۱۸۴۵) (۲)، مارکس و انگلس قدرت تولیدمثلی و جامعه پذیری

تکیه از ماست. ۱. F. Engels, Op.cit., pp. 15-16  
 2. K. Marx & F. Engels, L'Idéologie allemande, Editions Sociales, Paris, 1970 (1845).

را در روابط تولیدی و اقتصادی حل دانسته و برتری کار تولیدی در ساخت آگاهی بشری تاریخی تکیه میگذارند. آنان این اصل موضوعه را که بشر برای خوردن باید تولید کند بصورت یک ماتقدم زندگی اجتماعی در آورده و دائماً از نیاز افراد بشر به بازتولید حیات خود سخن میگویند، بازتولیدی که برای آنان معنائی ندارد جز همان بازتولید روزانه شخص خود از راه نگاهداری دائمی و ضروری ارگانسیم با وسائلی که به این نیازهای زیستی پاسخ میگوید. لذا آنچه که شرح میدهند، دورنمای قابل ملاحظه اشخاصی است که حتی پیش از آنکه بدنیا بیایند میخورند، تولید میکنند و نیازهایی دارند:

"بایسته زندگی، پیش از هر چیز، خوردن و نوشیدن، مسکن، پوشاک و چیزهایی دیگر از اینقبیل است." (۱)

آنگاه، دومین عامل تعیین کننده روند زندگی پیدایش نیازمندگی های نوین، نیازهایی چون ضرورت پژوهش منابع غذایی متفاوت بدنیاالته کشی منابع شکار و گردآوری، تولید ابزار درخور محیط و فعالیت نوین و آفرینش رسوم و قوانین مناسب با آن میباشد:

"... خود اولین نیاز ارضاء شده، عمل ارضاء و ابزار دستاورده ی این ارضاء، به نیازهای نوینی منجر میشود" (۲)

و بالاخره مارکس و انگلس از سومین عامل تعیین کننده روند زندگی، یعنی از تولیدمثل سخن میگویند:

"سومین رابطه ای که از همان آغاز در تکامل تا ریخی وارد میشود اینستکه افرادی که زندگی خود را روزانه از نو میسازند، آغاز به آفرینش افراد دیگر میکنند، تولیدمثل میکنند - این همان خانواده است." (۳)

مارکس و انگلس این مراحل را جنبه های مقارن یک پیشرفت واحد،

- 
- تکیه از ماست .  
 1. Ibid., P.39  
 2. Ibid., P.40  
 3. Loc. cit.

و تولید و تولیدمثل را هرکدام بنوبه خود بصورت رابطه ای دو-گانه ، از یکسو طبیعی ، و از سوی دیگر اجتماعی ، ارزیابی می-کنند(۱) . ولی ، بلافاصله پس از آن ، با منحصرأ سخن گفتن از روابط تولیدی ، خصلت اجتماعی و تاریخی روابط تولیدمثلی را طرد میکنند :

"در نتیجه ، يك شیوه تولید یا مرتبه صنعتی معین همواره باشیوه همکاری ۰۰۰معینی همراه است." (۲) .

باید گفت که در نتیجه ، يك شیوه تولیدمثلی معین هم با شیوه همکاری معینی همراه است ، ولی مارکس و انگلس چیزی در اینباره نمیگویند .

روند تولیدمثلی ، تاریخی ، مادی و دیالکتیکی است و میتواند تحت يك تجزیه و تحلیل انتقادی قرارگیرد . آنچه که باید کرد ، تغییر شکل الگوی اجتماعی - تاریخی مارکسیستی است که باید اکنون دو زیربنای مادی متفاوت تداوم و پیشرفت زندگی اجتماعی ، یعنی زیربنای تولیدی و زیربنای تولیدمثلی ، را توضیح دهد . این در واقع الگوی مارکسیستی سنتی را تکمیل کرده و بر روی " دو پایه اش " می نشاند .

مسئله نمیتوان این واقعیت را که بشر خودش را با کار تولیدی میسازد نفی نمود . ولی بشر خود را با کارحمل وزایمان یعنی با کار تولیدمثلی زن نیز "میسازد" . نتیجه همسانی و ماندگردی این دو روند نفی وجود تداوم بیولوژیک که از راه کار تولیدمثلی زن انجام میگیرد بوده و تداوم تولیدی را ، که از راه آن با ساختن خود افراد بشر تاریخ را نیز میسازند ، جانشین آن میکند . در چشم انداز مارکسیستی ، بشر به اجدادش ، نه بطور بیولوژیک ، بلکه بمتابۀ وارث ابزار این اجداد ، پیوند دارد : بگفته مارکس در کتاب "سرمایه" (۱۸۶۷) ، ساده ترین مشاهده وسائل تولید ، ابزار ، کار قرون گذشته را ثابت میکند (۳) . چنین نظریه ای بدین معناست که در چارچوب بنای مارکسیستی

1. F. Engels, Ibid., P.42
2. Loc. cit.
3. Karl Marx, Le Capital, Livre Premier, tome I, Flammarion, Paris, 1969(1867).

تداوم ، افراد زنده نمیتوانند بعنوان ادامه دهنده راه مردگان ، ادامه دهنده کار تولیدی اجداد باز شناخته شوند ، زیرا که خودِ زندگان حاوی قدرت کار تولیدی مردگان نیستند ، زیرا که قدرت کار تولیدی زندگان فقط و فقط در ابزاری که ساخته اند جایگزین بوده و هرگز در وجود شیخ زنده شان متجسم نیست . برای مارکس و انگلس ، این واقعیت که افراد زنده حاوی يك قدرت کار تولیدمثلی هستند کوچکترین ارزشی ندارد . درست است که مشاهده ساده وسائل تولید ، کار تولیدی اجداد را ثابت میکند . لیکن ، نقطه ضعف چنین استدلالی در این واقعیت نهفته است که قرون گذشته در اینجا نه در عمل بلکه از راه يك مشاهده انفعالی ادراك شده اند . تحت چنین زاویه ای مشکل است ببینیم که چگونه این اشیاء ساخته شده مستقیماً تمامی **یعد بشری خصال** و **تاریخشان** را آشکار ساخته و می شناسانند . در واقع ، مارکس و انگلس ، با تکیه انحصاری بر **تداوم کار تولیدی اجداد** ، که در وسائل تولید تجسم یافته ، فلسفه اجتماعی - تاریخی شان را بر پایه نفی این واقعیت که ساخت و تصاحب و انتقال ابزار از نسلی به نسل دیگر فقط و فقط با **همکاری و تبادل میان افراد زنده** قابل تحقق و ادراك است بنا کرده اند . آنان فراموش کرده اند که با مردگان نه میتوان همکاری داشت و نه مبادله . نکته خلاف متعارف فلسفه مارکسیستی دقیقاً در همین امر نهفته است ، یعنی در این امر که این فلسفه ، همانند هر فلسفه مردانه دیگری ، **بعد تولیدمثلی** را ، **بعد زندگی آفرینی** را ، بعدی را که مجموعه جنس مذکر از آن جدا و بیگانه است ، در نظر نمیگیرد . حال آنکه هر نوع فلسفه زنانه و فمینیستی چنین بعدی را ضرورتاً **بمثابه یکی از مفاهیم اساسی** اش در نظر میگیرد ، زیرا که زنان برخلاف مردان ، واقعیت قرون گذشته را نه فقط در رابطه با اشیاء بازمانده قابل مشاهده ، بلکه در **عین حال و حتی اساساً با وساطت کار تولیدمثلی بالفعل ادراك** میکنند . در بنای مارکسیست فمینیستی تداوم زندگی اجتماعی ، نه تنها يك قدرت کار تولیدی وجود دارد که در وسائل تولید تجسم می یابد ، بلکه علاوه بر آن **وحتی ضرورتاً پیش از آن يك قدرت کار تولیدمثلی وجود دارد که در افراد زنده متجسم است** ، افرادی که بدون وجود آنان وسائل تولید نه ساخته خواهند شد ، نه به تصاحب در خواهند آمد و نه از يك نسل به نسلی دیگر انتقال خواهند یافت . بطور خلاصه ، **تداوم تاریخی ضرورتاً بر همزیستی و تفکیک ناپذیری قدرت کار تولیدمثلی متجسم در افراد زنده یا همانا تداوم تولیدمثلی** ، و قدرت کار تولیدی متجسم در وسائل تولید یا همانا **تداوم تولیدی** استوار است .

در چشم انداز مارکسیستی، عمل بچه زائیدن کار بشمار نرفته، و نتیجتاً مفهوم آگاهی تولیدمثلی بمثابه یکی از موجبات اساسی آگاهی بشری در نظر گرفته نشده است. مارکس در کتاب "سرمایه" میگوید:

"آنچه که از همان اول بدترین آرشیتکت را از ماهرترین زنبورعسل تمیز میدهد، ایست که آرشیتکت سلول را پیش از آنکه در کندوسبازد در مغزش ساخته است. (۰۰۰) او نه تنها در شکل مواد طبیعی تغییری بوجود میآورد، بلکه در همان زمان آگاهانه به هدفی تحقق میبخشد که شیوه عملش را از پیش تعیین کرده و اراده اش را تحت سلطه خود قرار داده است." (۱)

در پاسخ به این حکم، میتوان به استناد گفته مری اوبراین چنین استدلال نمود که کار تولیدمثلی سنتزی است از کارکرد آرشیتکت و کارکرد زنبورعسل. بدین معنی که زنی که در حال زائیدن است از یکسو همانند آرشیتکت از آنچه که میکند آگاه است، حال آنکه از سوی دیگر همانند زنبورعسل، نمیتواند جلوی کاری را که میکند بگیرد؛ ولی آفرینش یک دنیای تازه، دنیا و آگاهی زن را تغییر میدهد (۲).

کار تولیدی و کار تولیدمثلی از جهت اختلاف جنسی، از نقطه نظر اراده و آزادی، و نهایتاً از لحاظ محصول و ارزش محصول، باهم متفاوتند. معیاداً، این دو شکل از کار چندین خصوصیت حیاتی مشترک دارند که بقرار زیر است:

۰۱ کار تولیدی و کار تولیدمثلی، فعالیت‌هایی هستند که بمثابه واسطه میان طبیعت و اجتماع بشری بکار میآیند.

۰۲ این دو شکل از کار، واسطه تضادهای میان روند های تولیدی و تولیدمثلی نیز هستند.

۰۳ این دو کار اجزاء ترکیب کننده ضروری روندهای تولیدی و تولیدمثلی را تشکیل میدهند.

1. Karl Marx, Ibid., P.139

2. Mary O'Brien, Op. cit., P.115

۰۴ هر دو روند (تولید و تولیدمثل) ، از آنجا که از ضرورت ناشی میشوند ، به بنای دیالکتیکی آگاهی کمک میکنند .

۰۵ کار تولیدی و کار تولیدمثلی ، ارزشهایی ایجاد کرده و نیاز-های نوینی میافرینند . ارزشها و نیازهای خلق شده معهدا قابل قیاس بایکدیگر نیستند . روند تولیدی ، در شکل مجردش (۱) ، ارزشها و نیازهایی برای تولید کننده خلق میکند ، حال آنکه کار تولیدمثلی ، در تمام اشکالش ، چه مجرد و چه متحقق و ملموس ، بشر دیگری خلق میکند که نیازهایی خواهد داشت .

۰۶ تولید ، در سیر پیشرفت تاریخی اش ، از نظر اجتماعی کاری میشود ضروری ، حال آنکه تولیدمثل از آغاز و ضرورتا کاری است اجتماعی .

توصیف مارکس از کار آرشیتکت و کار زنبور عسل ما را در درک بخشی از تفاوتیهای موجود میان کار تولیدی و کار تولیدمثلی یاری میکند . در آگاهی زنی که درگیر کار تولیدمثلی است ، بیرون افکنی های تخیل ، همانند آرشیتکت حضور دارد . توصیف کودکی که زن تولید خواهد کرد ، جنسیتش ، درجه فراستش ، زیبا-ئی یا زشتی اش ، مخارج تغذیه اش : همه اینها میتواند در تخیل زن حامله بقدر کفایت واقعی باشد . معهدا ، برخلاف آرشیتکت ، زن نمیتواند بینش هایش را در شکل ویژه کار تولیدمثلی اش تحقق بخشد ، در حالیکه چنین زنی ، برخلاف زنبور عسل ، میداند که محصولش ، مانند خودش ، یک آگاهی تاریخی خواهد داشت . **آگاهی مانری ( ۲ )** یک وحدت آگاهی و کار غیرارادی است ، وحدتی که

۰۱ شکل مجرد کار یا روند تولیدی با سطحی از تجزیه و تحلیل منطبق است که در آن این کار یا روند تحت زاویه کیفیات و روابط تجربیدی اش ادراک میشود ، در حالیکه شکل متحقق و ملموس کار یا تولید ، آن را آنگونه که در واقعیت روزانه و بلاواسطه انجام میشود بیان داشته و هیچ نوع مفهوم رابطه یا کیفیت از آن بیرون نمیکشد .

۰۲ **آگاهی مادری** ، بمثابة یک کلیت منسجم و بخشی از روبنای فر-هنگی جامعه ، در آن واحد بردو زیربنای مادی متفاوت ، یعنی برزیر-بنای تولیدمثلی (حمل جنین و زایمان) و برزیربنای تولیدی (خانهداری و پرورش فرزند) بنا شده است . با وجود این ، در اینجا ، بعلت تحلیل خاصی که دنبال میکنیم ، تنها به بررسی یکی از دو جنبه آگاهی-ها- درانه ، یعنی جنبه تولیدمثلی این آگاهی خواهیم پرداخت ، زیرا که جنبه مذکور در رابطه با مسئله مبارزه زن و مرد برسر "تملك" فر-زند نقشی اساسی و تعیین کننده دارد .

با وحدت سر و دست که کار تولیدی را خلاق ساخته و امکان افزایش و تنوع محصولات را فراهم میسازد نسبتاً تفاوت دارد، ولی کار مادری شبیه ای برای زن باقی نمیگذارد که بچه ای که بدنیا آورده فرزند اوست؛ این کار شرکت وی را در تداوم نوع بشر نیز تصدیق میکند.

روابط اجتماعی تولیدمثلی را میتوان بمتابه روابط تا-ریخی، دیالکتیکی و مادی، که زیربنای مادی اش نیروهای تولیدمثلی یعنی خود روند بیولوژیک تولیدمثلی است، مفهومیت بخشید. شرایط اولیه چنین چشم اندازی اینستکه:

۰۱ زیربنای مادی تولیدمثلی (نیروهای تولیدمثلی یا همان روند تولیدمثلی) بطور تاریخی تغییر میکند.

۰۲ تولیدمثلی بشری از روبنای فرهنگی جامعه و از آگاهی بشری جدا ناپذیر است.

روند تولیدمثلی بشری نه تنها مادی است، بلکه بطور دیالکتیکی بنا شده و بطور تاریخی تغییر میکند. این روند تاکنون در سه لحظه تاریخی دگردیسی یافته است. اولین دگردیسی که با احتمال قوی در مرحله بشر شدن اجداد میمونی بشر نمایان رخ داده است، کشف پیوند مادی مادر - فرزند بمتابه پایه مادی دگردیسی غریزه حیوانی مادری به آگاهی مادری، به کار تولیدمثلی اجتماعی زنان و به روابط اجتماعی تولیدمثلی زن محوری بوده است. کمی دورتر خواهیم دید که این دگردیسی نه تنها پیدایش کار تولیدی و روابط اجتماعی تولیدی را ممکن کرده است، بلکه تعیین کننده ماهیت زن محوری اولین جوامع بشری نیز بوده است. دومین دگردیسی، که در پایان عصر سنگ پدیدار شد، کشف پدریت بیولوژیک (کشف ارتباط میان جماع و زایمان) و کشف امر جدائی اسپرم مرد در عمل جماع (جدائی مرد از روند تولیدمثلی) است بمتابه پایه مادی غصب مردانه فرزندان یا همانا آفرینش پدریت اجتماعی و خانواده - که مستلزم غصب مردانه بدن زنان و کارهای تولیدمثلی و تولیدخانگی آنان و نیز همه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اساسی جامعه میباشد (۱): این دگردیسی است که ستمکشی مشترک و ویژه زنان

۰۱ غصب فعالیت های اقتصادی-اجتماعی (و در نتیجه فرهنگی) عمده جامعه توسط مردان به بهانه "ضرورت نان و ربودن پدران" و جیرا-ن "ناتوانی مادران از تامین معاش فرزندان" صورت گرفت (و هنوز نیز به این دو بهانه صورت میگیرد). حال آنکه میدانیم که در جوامع زن محوری عصر سنگ توانائی بچه زدن زنان هیچ وجه مانع توانائی آنان و ربودنشان نبوده است.



و برتری اجتماعی مردان را تبیین میکند. سومین دگردیسی، که در عصر صنعتی اخیر پدیدار گشته و در عصر مابعدصنعتی کنونی سریعاً تکامل می‌یابد، رشد تکنولوژی پیشگیری از حاملگی و تولیدمثل مصنوعی بمثابه پایه مادی آزادی مادریّت و کار تولید-مثلی از یوغ پدریت اجتماعی و اسارت جنس مذکر میباشد.

شرط دوم تئوری فمینیستی، که حاکی از جداناپذیری رو-بنای فرهنگی جامعه و آگاهی بشری از تولیدمثل بشری است، بدین معناست که کشف پیوند مادی مادر - فرزند، کشف پدریت بیولوژیک و رشد تکنولوژی پیشگیری از حاملگی و تولید مثل مصنوعی، دگردیسی‌های آگاهی و فرهنگی نیز هست.

مری اوبراین از لحظات روند تولیدمثلی سخن میگوید، لحظاتی که میتوانند اصول تجزیه و تحلیل فمینیسم ماتریا-لیستی را که بر وحدت آگاهی بشری و روند تولیدمثلی تکیه کرده و این روند را پایه مادی اشکال ویژه ای از روابط اجتماعی تلقی میکند رعایت نمایند. بنظر میرسد که مفهوم "لحظه" بس مناسب تر از مفهوم "مرحله" باشد، زیرا که "لحظه"، برخلاف مرحله، تداوم واقعی روند تولیدمثلی را درهم نمی‌شکند. در واقع، لحظات مورد نظر بمعنای ایده‌لیستی "برش‌ها" از زندگی نبوده، بلکه عوامل تعیین کننده فعالی هستند که از نظر روابط اجتماعی، بعد بیولوژیک و تحلیل تئوریک نقش مهمی دارند. چنین اصطلاحی بمنظور اجتناب از بار جبر بیولوژیک (که از نظر تحلیلی به بی‌شمی هر نوع جبر یکتاگرانه است) و جلوه‌گیر نمودن عمل متقابل دیالکتیکی آگاهی تولیدمثلی و روند مادی تولیدمثلی بکار برده شده است. طبقه بندی کلی روند تولیدمثلی به ترتیب زیر نمودار میشود:

۱. لحظه خونریزی ماهانه
۲. لحظه تخمگذاری یا اوولاسیون (ovulation)
۳. لحظه جماع
۴. لحظه جدائی اسپرم
۵. لحظه حامله شدن
۶. لحظه کار حمل جنین
۷. لحظه کار زایمان
۸. لحظه تولد
۹. لحظه تماحب و یا غصب کودک
۱۰. لحظه پرورش و آموزش کودک

لحظات روند تولیدمثلی، از نقطه نظرات گوناگون تفاوت‌های مهمی بایکدیگر دارند. برخی از آنان ارادی بوده، ولی اغلبشان غیرارادی اند. تصاحب و یا غصب کودک و نیز پرورش و آموزش او تنها لحظات کاملاً ارادی میباشند. جماع خصلتی بینابینی دارد: این لحظه باوجود آنکه از پشتوانه غریزی نیرو-مندی برخوردار است، لیکن همواره درموردش تلاشهای فراوانی برای اثبات اینکه میتوان یا لااقل باید آن را تحت کنترل اراده نفس خویش درآورد بکار رفته است. جدائی اسپرم و غصب پدرانۀ کودک لحظاتی مردانه اند. جدائی اسپرم، از بدو کشف آن، همواره تجربه ای منحصرآ مردانه بوده و تصاحب کودک، که در اصل لحظه ای زنانه است، با آفرینش پدریت اجتماعی و سیستم پدرسالاری، به لحظه ای مردانه، به لحظه غصب کودک تبدیل میگردد. همه لحظات دیگر روند تولیدمثلی لحظاتی منحصرآ زنانه اند. این لحظات زنانه نیز بایکدیگر متفاوتند. تخمگذاری و حامله شدن تنها لحظات نامحسوس روند تولیدمثلی را تشکیل میدهند: این لحظات نه تنها غیرارادی اند، بلکه بطور بلاواسطه نیز توسط آگاهی ادراک نمیشوند. برعکس، حمل جنین و زایمان، باوجود خصلت غیرارادی شان، کنترل شدنی بوده و بمتابه کار تولیدمثلی، آگاهی فردی و اجتماعی - تاریخی زنان را، بگونه‌ای که مستقیماً به رابطه قدرت زن و مرد بستگی دارد، تحت تاثیر قرار میدهند. نتیجتاً، روند تولیدمثلی، از آنجا که حاوی عوامل متعددی است که در بیرون از قلمروی بیولوژیک صرف قرار دارند، روند پیچیده ای را تشکیل میدهد. درواقع، زمانی که لحظات ارادی و غیرارادی را بررسی میکنیم، وارد حوزه اراده بشری شدیم. ایم؛ هنگامیکه از حمل جنین و زایمان حرف میزنیم، مفهوم کار تولیدمثلی (۱) را بکار برده و با بکار بردن اصطلاح لحظه پرورش و آموزش کودک، از کار تولیدی یادکرده ایم؛ وقتی از جماع و پرورش کودک سخن میگوئیم، از روابط اجتماعی که اشکالمتفا-وتی بخود میگیرند حرف زده ایم؛ هنگامیکه از غصب پدرانۀ سخن میگوئیم، از يك رابطه اجتماعی مبنی بر استیلاء و کنترل سخن گفته ایم؛ و زمانی که از حاملگی و زایمان حرف میزنیم، ناچار از درنظر گرفتن بود یا نبود رابطه اجتماعی فوق هستیم. بنابراین، در روند تولیدمثلی اشکاراً عواملی بیش از آنچه که از يك زاویه محدود فیزیولوژیک دیده میشود موجود است.

در مراحل گوناگون تکامل نیروهای تولیدمثلی و روابط اجتماعی تولیدمثلی، همه لحظات فوق شناخته، باز شناخته و یا

۱. در روند تولیدمثلی، مفهوم کار تولیدمثلی فقط در مورد لحظات حمل جنین و زایمان بکار برده میشود.

واجد ماهیت و اهمیت یکسانی نیستند. لحظه تخمگذاری، که لحظه ای غیر ارادی و در عین حال نامرئی است، تا نیمه دوم قرن نوزدهم نیز شناخته نشده بود. پیش از کشف تاریخی پدریت بیولوژیک و برقراری روابط اجتماعی مردسالاری، خونریزی ماهانه پدیده ای مقدس تلقی میشده و لحظه جدائی اسپرم ناشناخته بوده است، ارتباطی میان لحظه جماع و لحظه تولد برقرار نمیشده و لحظات حامله شدن، حمل جنین، زایمان و تولد به قدرت تولید مثل انحصاری زن نسبت داده میشده است، کودک به غصب و ولایت پدر درنمیامده بلکه تحت ولایت مادر، که تنها مسئول تداوم نوع بشمار میرفته، قرار میگرفته است.

با کشف نقش بیولوژیک مرد در تولیدمثل، مفهوم تمام لحظات روند تولیدمثل و روابط دیالکتیکی میان آنان تغییرات ریشه ای می یابند، زیرا که کشف پدریت بیولوژیک، کشف برکناری مرد از روند تولیدمثل و جدائی وی از تداوم نوع نیز هست. لحظه جدائی اسپرم بمعنای آگاهی مرد از این جدائی و بیگانگی و مقاومت وی در برابر آن است. مردان برای از میان بردن این جدائی و بیگانگی به وساطتی نیاز داشتند: غصب پدرانۀ کودک شیوه تقریباً جهان شمول این وساطت میباشد. ولی اشکال قضیه در آنست که مرد با غصب کودک، نیروی کار تولید مثلی حمل و زایمان، وسیله اینکار یعنی بدن زن، و محصول این کار، فرزند زن را، همراه با نیروی کار تولیدخانگی پرورش کودک توسط زن، غصب نموده و باعث میشود که زن از بدن خود، از کارهای تولیدمثل و تولیدخانگی خود جدا و بیگانه گشته و کنترل بدن و باروری و هرائط پرورش فرزند خود و ولایت بر او را از دست بدهد. غصب پدرانۀ فرزند، یا همانا پدریت اجتماعی، سنتز تضاد میان جدائی مرد از روند تولیدمثل و درگیری زن در این روند است، سنتزی که با افرینش خانواده بنوبه خود تضاد تازه ای میا فریند که عبارتست از تضاد میان زندگی خصوصی و زندگی عمومی. مردان بمنظور مقاومت در برابر جدائی اسپرم، ادعا می کنند که پتانسیل تولیدمثل اسپرم آنان بمراتب برتر از قدرت بچه زائیدن زنان است، ادعا میکنند که زنان فقط "ماده"، یعنی خون ماهانه بندامده شان را به کودکان میدهند، حال آنکه آنان روح و هوش و "جوهر" های بشری نظیر آن را به اینان میبخشند: خونریزی ماهانه، که در گذشته منشاء حیات تلقی میشد، از این پس بصورت پدیده ای شوم و ناپاک تلقی میگردد. همچنین، یک رشته ارزشهای فرهنگی مردسالارانه ای ابداع و رایج میگردد که لاینفک بنای قدرت و استیلای لازم برای افرینش و حفظ پدریت اجتماعی اند. پاره ای از این ارزشهای فرهنگی عبارتند از:

اهمیت زیاد دادن به جماع، یعنی تنها لحظه ای که شرکت مرد در روند تولیدمثلی و تداوم نوع را تأیید میکند، خوار و تحقیر کردن کارهای زنانه حمل و زایمان، یعنی لحظاتی که دلائل مادی و بی شبهه یرگیری زنان در روند تولیدمثلی و تداوم نوع اند، و بالاخره، تلقی کردن لحظه تولد بعنوان حاصل کار خدا و نه حاصل کار زن. در فصول دیگر کتاب تحلیل جامع تر، دقیق تر و روشن تری از دیالکتیک پدرتیت اجتماعی و ملازمات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی زن ستیزانه آن ارائه خواهد شد.

آخرین لحظه روند تولیدمثلی، یعنی لحظه پرورش و آموزش کودک، که بدون آن روند مورد بحث ناقص و حتی بی معنا خواهد بود، با لحظات حمل جنین و زایمان تفاوتی اساساً ذاتی دارد، زیرا که این لحظه عبارتست از یک کار تولیدی (۱) و نه کاری تولیدمثلی. در واقع، پرورش و آموزش کودک بطور تنگاتنگ با کارهای خانه داری و آشپزی برای حفظ و بازتولید نیروی کار اعضای گروه خانگی و یا جماعت در پیوند بوده و بخشی از تولید مواد و خدمات صرفاً مصرفی را تشکیل میدهد. در این رابطه، لحظه پرورش و آموزش کودک جایگاه پیوند دینامیک دو نوع تولید است: از یکسو تولید کودک، و از سوی دیگر تولید مواد و خدمات برای مصرف بلاواسطه گروه خانگی و یا جماعت و بازتولید نیروی کار آنان. بنابراین، از آنجائیکه تولید کودک و تولید مواد و خدمات برای پرورش و آموزش کودک نمیتوانند بدون یکدیگر موجود باشند، بهتر است که از این پس بحای روند تولیدمثلی از روند تولیدمثلی - تولیدی سخن رود: بطور دقیق تر، در طول این دفتر، در مورد جوامعی که هیچگونه جدائی میان یک قلمروی عمومی و یک قلمروی خصوصی در زندگی اجتماعی وجود نداشته و پرورش کودک و کارهای خانه داری و آشپزی در چارچوب جماعت تباری و تیره ای صورت میگیرد، از مفهوم روند تولیدمثلی - تولید اجتماعی استفاده خواهد شد، و در مورد سیستم های اجتماعی که در آن پرورش کودک و خانه داری و آشپزی در یک قلمروی خصوصی - صی مجزا از قلمروی فعالیتهای اجتماعی، یعنی در چارچوب خانه و خانواده، انجام میگیرد، مفهوم روند تولیدمثلی - تولید خانگی بکار خواهد رفت.

۱. مقصود از کار تولیدی، ساختن ابزار تولید و مجموعه کارها - شست که بوسیله ابزار ساخته شده انجام میشود؛ علیرغم اینکه اینکار در چارچوب روابط خانگی صورت گیرد یا در چارچوب روابط اجتماعی، خواه محصول اینکار مواد و خدمات مصرفی باشد خواه مواد و خدمات قابل مبادله.

برای بررسی دگردیسی های تاریخی - اجتماعی روند تولید-  
مثلی و آگاهی تولیدمثل بشری و روابط دیالکتیکی و پویای آن  
با روند تولیدی و آگاهی تولیدی، ابتدا از جامعه زن محوری عصر  
سنگ و لحظات تکاملی ماقبل آن آغاز میکنیم.